



۲۰۱۷/۰۷/۱۷

داؤد ملکيار

کودتای سرطان، سر آغاز مصائب چهار دهه اخیر

با وجود آنکه هموطنان ما صد ها بار از قلم و زبان محققین و مؤرخین کشور در باره کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و عواقب ناگوار آن خوانده و شنیده اند، ولی باز هم بی لزوم نخواهد بود تا به مناسبت چهل و چهارمین سالگرد کودتای سرطان، بار دیگر شواهد و نکاتی چند در مورد این کودتا و ارتباط ناگسستنی آن با کودتای خانمانسوز ثور، ارائه گردد.

با وجود آنکه بعضی از طرفداران کودتای سرطان، یا بخاطر علایق شخصی و قومی، یا بخاطر ارتباطات و نقش عملی در کودتا و یا هم بخاطر همکاری های سیاسی و اخذ مقام و منصب بعد از پیروزی کودتای سرطان، نه تنها اقدام به آن کودتا را یک ضرورت سیاسی برای جلوگیری از "هرج و مرج" در دهه قانون اساسی قلمداد میکنند بلکه کوشش میکنند چنان جریانی را به حیث یک اقدام پیشگیرانه برای جلوگیری از نفوذ کمونستان و احتمال کودتای های بعدی، توجیه و تأیید نمایند. برای بر رسی اینگونه توجیهاست لازم می افتد تا این ادعا ها را با واقعیت روبرو سازیم تا معلوم شود که بر پایه های چوبین و بی تمکین استوار است یا خیر؟

اولاً: آنانیکه "هرج و مرج" را بهانه ای برای توجیه کودتای سرطان بکار می انگارند، نقش و دست محمد داؤد خان را در تحریک، تولید و ترویج آن "هرج و مرج" عمداً نادیده میگیرند، که مثال های درین زمینه ذیلاً ارائه خواهد شد.

ثانیاً: در طول تقریباً ۴۴ سالیکه از کودتای سرطان میگذرد، هیچ گروه سیاسی و نظامی تا بحال پیدا نشده است که از پلان کدام کودتای دیگر، قبل از کودتای سرطان سخن به میان آورده باشد. درین مورد صرف در کتاب خاطرات جنرال عبدالقادر که در کودتای سرطان نقش کمتر ولی در کودتای ثور نقش کلیدی داشت، می خوانیم که میگوید، در قوای هوایی یک تعداد صاحب منصبان "انقلابی" سازمانی را تشکیل داده بودند و در فکر پیدا کردن یک رهبر سیاسی بودند و به اساس آن، اول با مرحوم میوندوال دیدن نموده بودند و آن مرحوم هرگونه حرکت نظامی را خلاف منافع مردم دانسته و رد نموده بود، و پس از آن همان گروپ با داؤد خان داخل تماس شده بودند.

گرچه جنرال قادر از امکان نفوذ سازمان استخباراتی نظامی شوروی یعنی (گی- آر- یو) چیزی نمی گوید، ولی امکان آن میرود که سر آغاز سازماندهی نظامی در صفوف اردو توسط روسها صورت گرفته باشد، بآنهم جنرال قادر در نوشته اش معترف است و به این نکته اشاره میکند که او و رفقاییش معتقد بودند که بدون رهبری شخصیت

های شناخته شده ملی در مرحله اول، هرگونه اقدام نظامی چانس مؤفقتی نخواهد داشت. لذا همین یگانه ادعای فعالیت نظامی در اردو نیز بخاطر نداشتن یک رهبر شناخته شده ملی، در حد یک مفکوره باقی مانده بود و نه بیشتر از آن. قابل یاد آوریست که روسها برای هریک از رهبران خلق و پرچم، بدیلی آماده و تیار داشتند، ولی برای شخصیت معتبری مانند داؤد خان، بدیلی نداشتند، تا بتوانند به گفته آقای عبدالله کاظم (در مرحله انتقالی از طرف روسها مطرح شود)، لذا وجود داؤد خان برای روسها با اهمیت تر از وجود ببرک، تره کی و امین بوده است. پس باید در سنجش بار مسؤلیت و ملامت زمامداران گذشته، از نقش پر اهمیت داؤد خان در بر آورده شدن پلان های طویل المدت شوروی و مصائب ناشی از آن، چشم پوشی صورت نگیرد.

اکثر هموطنان ما معتقدند که شخص داؤد خان به حیث یک ملیگرا و با اعتقاد به دین اسلام و نیز عضویت در خانواده سلطنتی به حیث "والاحضرت" نمی توانست دارای مفکوره کمونیستی باشد، که من (نویسنده این سطور) نیز با این طرز دید همنا استم، و این امکان نیز وجود دارد که داؤد خان میخواست از قدرت و نفوذ شوروی و عمال داخلی آن (خاصاً پرچمی ها)، به نفع خود و کشورش استفاده کند، ولی به گفته عوام: "بازی کردن با دم مار کار خطرناکی است"، که متأسفانه این بازی با دم مار توسط داؤد خان صورت گرفت و نتایج ناگوار آن هیچ جای شکی در مورد این اشتباه تاریخی باقی نگذاشت. روی این ملحوظ تمایل و تماس های داؤد خان با شوروی و عمال آن، ولو به نیت خیر هم بوده باشد، بازی بس خطرناک و خانمان براندازی بود که عواقب رقت بار آن طی چهار دهه گذشته ادامه داشته است.

در مورد واقعیت های تلخ که مقدمه تیره روزی های بعدی گردید، لازم است با ذکر و ازدیاد مثال ها و اظهاراتی چند از قول شاهدان معتبر، در مورد تماس ها و ارتباطات داؤد خان با رهبران و مهره های کمونیست در افغانستان، تأکیدی بر این واقعیت تاریخی بعمل آید که داؤد خان و رفقای کودتایی او با روسها دقیقاً ارتباطاتی داشته اند.

طور مثال تماس های مکرر داؤد خان با سفارت شوروی در پاریس در زمان مأموریت او در آنکشور، نقش داؤد خان در تشکیل کلوب ملی و فعالیت های تخریبی او بر علیه شاه محمود خان (نیمه دیموکرات)، بازدید های رهبران پرچم (خصوصاً میر اکبر خیبر) با داؤد خان در دهه قانون اساسی برای تخریب و ناکام ساختن حکومت های آن دوره، چنانچه محترم صدیق سروری برادر جوانتر محترم عارف سروری (یکی اراکین پرچم، معروف به خرمگس) حکایت میکند که خودش چندین بار شاهد عینی آمدن داؤد خان به نزدیک دروازه منزل شان و ملاقات او با آقای عارف سروری در داخل موتر داؤد خان بوده، که داؤد خان در مورد اعتصابات و مظاهرات، نظریه و هدایت میداده است. و علاوه بر آن، کمک های مالی داؤد خان به مخالفین دیموکراسی (خاصاً پرچمی ها) که توسط رسول خان رئیس سابق ضبط احوالات صورت میگرفته و رسول خان در نوشته هایش به آن اعتراف نموده است. و بلاخره نقش کلیدی مهره های روسی، مانند داکتر حسن شرق در کودتای ۲۶ سرطان که پلان کودتا را طی چند سال به داؤد خان تلقین کرده و یک تعداد افراد نظامی مرموز و کمونیست را انتخاب و به داؤد خان معرفی کرده بود، و به اساس گفته پاجاگل وفادار (بعد از مؤفقت کودتا، اکثر مقرری های مهم حتی در سطح کابینه نیز به سفارش و تأکید داکتر حسن شرق صورت میگرفت).

این مثال ها و ده های دیگر مبین آنست که کودتای ۲۶ سرطان با همکاری و پشتیبانی مستقیم و فعال کمونیست ها (خاصاً جناح پرچم) به ثمر رسیده بود و چنانچه دیده شد، کمونیست ها در آغاز، از امتیازات زیادی در تمام شعبات حکومت، خصوصاً در اردو و پولیس برخوردار گردیده بودند و دست بلند در امور کشور داشتند. این عقیده که روسها در سقوط سلطنت بطور مستقیم و یا غیر مستقیم (توسط عمال روس) دخیل بوده اند، نزد اکثریت هموطنان ما یک واقعیت قبول شده می باشد، حتی یکی از مدافعین کودتای سرطان، محترم آقای عبدالله کاظم، در یکی از مصاحبه های تلویزیونی اش اظهار داشت که: "با آمدن موسی شفیق به حیث صدر اعظم، شوروی ها متوجه شدند که افغانستان با وجود زحمات سی ساله آنان، از زیر نفوذ شوروی خارج خواهد شد، لذا تصمیم گرفتند تا شفیق و نظام شاهی را از بین ببرند، و برای دور اول یعنی دوران انتقالی، داؤد خان را برای زعامت ترجیح دادند و مطرح ساختند".

گرچه این اظهارات آقای عبدالله کاظم را در گذشته نیز چندین بار نقل کرده ام، ولی بخاطر بیان قاطع و صریح شان درین مورد، تکرار آنرا لازم دانستم. اما آنچه مایه تعجب است، آنست که با چنین اظهارات صریح در مورد این واقعیت های تلخ، که کودتای ۲۶ سرطان، سقوط سلطنت و مطرح کردن داؤد خان برای دوره انتقالی، همه جزئی از اهداف طویل المدت شوروی بوده است، باز هم در تأیید و توجیه کودتای سرطان، مصرانه تلاش میورزند.

نمیدانم جواب این سوال ساده را به اساس اظهارات خودشان چگونه خواهند داد که اگر آمدن موسی شفیق به حیث صدر اعظم، سبب می شد تا از زیر نفوذ شوروی خارج شویم، پس آیا مرحوم شفیق به حیث یک شخصیت ملی باید بیشتر قابل احترام باشد و یا کسیکه این پلان ملی را با کودتای "طرح شده" روسی خنثی ساخته است؟ و به خاطر اشتیاق بیش از حد به قدرت، خواسته و یا ناخواسته، خود را وسیله تعمیم این مأمول روسها ساخته و بالوسیه رفقای پرچمی خود، مخالفین سیاسی و ملی را سرکوب و البته بلاخره کشور را به دامان روسها انداخته است؟؟

کمونیست ها نه تنها با حمایت تکتیکی از داؤد خان، در اسرع وقت، نفوذ شانرا در اردو، ده برابر ساختند، بلکه با دست باز، به سرکوب شخصیت های ملی که ممکن در آینده سد راه شان می شد، پرداختند. در مورد تبنانی داؤد خان "دیکتاتور دلسوز؟" با کمونیست ها در تطبیق این سرکوب ها، تصفیه ها و اعدام های فرمایشی، بهتر است از قلم دوست و رفیق کودتایی داؤد خان، درین جا چند سطری نقل نمایم:

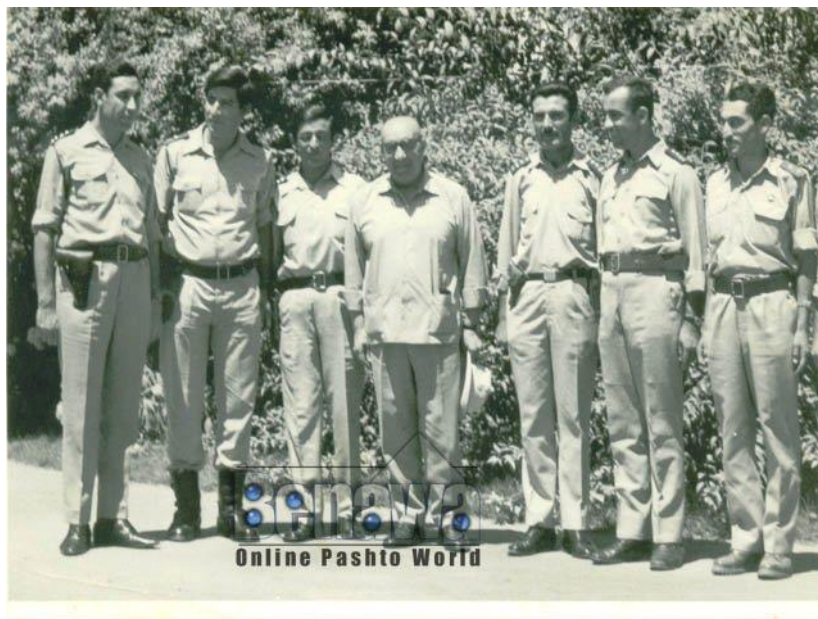
جنرال نبی عظیمی (پرچمی) بعداً وزیر دفاع کارمل و داکتر نجیب، در کتاب "اردو و سیاست" صفحه ۱۱۵ چنین می نویسد: (شبی سردار محمد داؤد من و آصف الم را در منزل خویش احضار کرد و بر خلاف هدایت قبلی شان که امر نموده بودند دوسیه سردار ولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید، این بار هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثر لت و کوب و شکنجه پولیس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگر جنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تأیید میکند، بناً دوسیه مذکور حفظ و نامبرده را برائت بدهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشفتگی مخصوص شان، مشت بر سر میز کوبیده و گفتند که: "برادر به زور دنده برقی هرکس اعتراف میکند، حتی خود من و خود شما، اکنون هرچه شده شده است، امر میکنم که این دوسیه را از بین بردارید، دگر جنرال صاحب در جریان است، عبدالولی شخص

نافهمی بود، فقط یک کلاه و یک چوب زیر قولش، پایه های غرورش را تشکیل میداد، اکنون به قدر کافی جزا دیده است، من هیچ وقت به وطن پرستی وی شک نداشتم".

بنابر آن دوسیه سردار ولی همانطوریکه به امر شفاهی سردار داؤد ترتیب شده بود، باز هم در اثر امر شفاهی شان عوض شد و محکمه نظامی اتهامات وارده را بی اساس خوانده، حکم به برائت وی صادر نمود و سردار عبدالولی همراه با پدر و مادرش به روم پرواز نمود).

حال از قلم همین جنرال نبی عظیمی (پرچمی و عضو محکمه نظامی) در صفحه ۱۰۶ کتاب مذکور، در باره متهمین در قضیه اتهام کودتا بر میوندوال و نوات دیگر، چنین می خوانیم:

"هیأت تحقیق (که اکثراً پرچمی بودند - نویسنده) بر مبنای اعترافات میوندوال، از سایر متهمین نیز اعترافات گرفته و دوسیه را به محکمه نظامی سپرد. در محکمه نظامی، اعترافات آنان برای شان قرانت میگردید.



عده ای از کودتا چپان ۲۶ سرطان با داؤد خان، به شمول نبی عظیمی نفر دوم از سمت چپ

آنها قسم می خوردند که در هیچ دسیسه و کودتایی سهم نداشته اند، بعضی از آنها می گریستند و از ما می خواستند تا وسایل ملاقات آنها را با محمد داؤد فراهم کنیم و یا از وی بخواهیم تا ایشانرا مورد عفو قرار دهد. اما ما مجبور بودیم به دوسیه ها مراجعه کنیم، آنها به قلم و شصت خویش در پای اعترافات خویش امضا کرده بودند. محکمه نظامی برای پنج نفر آنها جزای اعدام مطالبه کرد و متباقی به جزای حبس ابد الی پنج سال زندان محکوم گردیدند".

برای خواننده خبیر و با انصاف همین دو فقره فوق الذکر کافی خواهد بود تا بر بی انصافی و استبداد محمد داؤد خان و رژیم ظالم کودتایی او پی ببرند. زیرا در مصاحبه های ثبت شده توسط من (د. ملکیار) از زبان پاچاگل وفادار و سند تحریری عبدالحمید محتاط (اعضای کابینه و کمیته مرکزی) شنیدیم و خواندیم که هر دو، شاهدان عینی شکنجه های طاقت فرسای متهمین در قضیه مرحوم میوندوال بوده اند و چشم دید شانرا از آن شکنجه ها،

شخصاً به داؤد خان گفته اند، ولی داؤد خان نه تنها آنرا نادیده گرفته بلکه توصیه کرده که: (به کار وزارت داخله مداخله نکنید و مصروف کار خود باشید).

همچنان صحبت های ثبت شده از زبان قوماندان امنیه آنوقت (پاچا سرباز)، عیسی نورزاد خسر بره قدیر نورستانی و مؤلف مخصوص زندانیان سیاسی، صمد از هر مستنطق مرحوم میوندوال و چندین تن دیگر از اراکین وزارت داخله، بر علاوه گفتار های ثبت شده از متهمین شکنجه شده و نامه مخفی خان محمد خان مرستیال از زندان به خانواده اش که به قلم خود نوشته است: **"زجر و شکنجه فوق طاقت بشر بود"**، همه و همه شواهد غیر قابل انکار، از جریان تحقیقات ظالمانه، وحشیانه و غیر انسانی متهمین این قضیه بوده است.

لذا با توجه به شواهد فوق الذکر، به این واقعیت غیر قابل انکار دست می یابیم که شخص داؤد خان، از جریان تحقیقات و شکنجه ها، همانطوریکه به زبان خود در مورد برق دادن سردار عبدالولی بیان کرده، آگاه بوده است و آنجائیکه خواسته است شکنجه را دلیل بطلان دوسیه سردار عبدالولی شمرده و به حیث (همه کاره) عوض محکمه به اصدار حکم پرداخته و در جای دیگر، با وجود آگاهی از شکنجه های طاقت فرسای متهمین در قضیه میوندوال، "اعترافات" جبری متهمین را نه تنها بی شرمانه در رادیوی دولتی پخش کرده است بلکه به استناد همان "اعترافات" جبری، زیر حکم اعدام شش تن به شمول میوندوال و حبس های طولانی ده ها تن از شخصیت های ملی و محترم کشور، جابرانه امضاء کرده است. به این ترتیب دیده می شود که محکمه نظامی و رئیس آن (فاروق خان) نزد داؤد خان، جز تاپه های رابری، دیگر ارزشی نداشته اند. و از قضای روزگار همین فاروق خان (لوی درستیز سابق) که به اشاره داؤد خان و پرچمی ها در محکمه نظامی، برای یکی برائت و برای دیگری حکم اعدام پیشنهاد میکرد، و زجر ها و شکنجه ها را در حق زندانیان بی واسطه، نادیده میگرفت، به استناد **"تاریخ سیاسی افغانستان معاصر"** در زمان خلقی ها، بعد از چند ماه در زندان پلچرخی، بدون برق و شکنجه، روحاً چنان شکسته و بیچاره شد که عقلانیت اش را از دست داد و "برهنه و لخت در صحن محبس پلچرخی برآمد" تا زندانیان دیگر با دلسوزی، کمپل های شانرا بالای او انداخته و به اتاقتش رساندند.

پس میتوان با قاطعیت گفت که چون به اساس تمام معیار های حقوقی و قانونی، اعترافات جبری ناشی از زجر و شکنجه، در هیچ کشور پایند به اساسنامه های حقوق بشر، مدار اعتبار نمی باشد، لذا محکومیت به حبس و خاصتاً اعدام افراد شکنجه شده، جرم و جنایتی نابخشودنی، در حق مظلومین شمرده شده و در کارنامه زمامداران ظالم و دیکتاتور و چاکران شان ثبت تاریخ میگردد.

من (نویسنده این سطور) درست بیاد دارم که چند هفته بعد از اجرای این اعدام ها، زبیح الله زیارمل (یکی از اعضای برجسته گروه پرچم) در یک محفل، به یکی از دوستانش چنین گفت: "برای داؤد خان دیگر پل های پشت سر خراب شده است و راه برگشت ندارد". بلی واقعاً درست گفته بود، داؤد خان دیگر آن داؤد خان دوران صدارتش نبود، رژیم کودتایی او با شکنجه و خون رقم خورده بود و طی دو سال دیگر این مظالم توسط همکاران پرچمی او، دامنگیر صد ها تن دیگر گردید، و تغییرات بعدی و اختلافات میان داؤد خان و کمونیست ها بسیار دیر آمد و یا اینکه از طرف اکثر مردم با شک و تردید تلقی گردید. و بر خلاف ادعای بعضی از مدافعین این دوران، امنیت نسبی هم بسیار شکننده بود، اختطاف های متعدد، قتل وزیر پلان در روز روشن، فعالیت های کمونیستان مانند آتش زیر خاکستر، و حملات متعدد اخوانی ها در ولایات مختلفه (که اگر اشتباه نکرده باشم،

تشویش ازین حملات اخوانی ها سبب اختلال در تجلیل از جشن جمهوریت در سال آخر گردید)، همه نمایانگر اوضاع متزلزل امنیتی بود.

اینکه داؤد خان در سال های سوم و چهارم جمهوریت در تلاش دور کردن کمونیست ها افتاد، کاری بود، کمی دیر، ناقص و توأم با بی کفایتی همکاران او در اردو و قوای امنیت. طور مثال به این حکایات از زبان آقای عیسی نورزاد (رئیس استخبارات در وزارت داخله و خسر بره قدير نورستانی) که در یک مصاحبه ویدیویی با من (د. ملکیار) اظهار نموده و ثبت شده است، توجه نمائیم.

عیسی نورزاد میگوید: (در سال اخیر جمهوریت ما موفق شده بودیم در دو محل تجمع رهبران خلق و پرچم، یکی در میکروریان و دیگری در یک دکان در شهر نو، نفوذ کنیم. در میکروریان از منزل پائینی، سقف را برمه کاری و در سطح اتاق فوقانی (محل تجمع رهبران کمونیست) میکروفون تعبیه نموده بودیم، و در شهر نو، از دیوار دکان پهلویی استفاده کرده و میکروفون گذاشته بودیم).

آقای عیسی نورزاد در مورد کشفیات شان با خنده و تمسخر چنین میگوید: (در یکی از روز ها، ببرک و اناهیتا در اپارتمان میکروریان خلوت کرده بودند، اناهیتا از عشق بازی عذر میخواست و بهانه می آورد ولی ببرک کارمل با اصرار طریقه های دیگری را پیشنهاد میکرد، این صحبت آنقدر جالب بود که من فوری تیپ را گرفته نزد قدير خان وزیر داخله رفتم، بعد از شنوندن تیپ، قدير خان تیپ را زیر بغل گرفته و با من به طرف ارگ روان شدید، وقتی نزد رئیس دولت رسیدیم، او پرسید برای چه آمده اید؟ قدير خان برایش گفت که یک تیپ جالب بدست آوردیم و میخواهیم شما هم بشنوید. تیپ را بعد از چند دقیقه آماده ساختیم و چالان کردیم، داؤد خان برای چند دقیقه به دقت گوش کرد و بعد قهقهه خنده کرد، من تا آنروز هرگز از داؤد خان خنده قهقهه نشنیده بودم). از آقای نورزاد پرسیدم که آیا داؤد خان بعد از خنده چیزی گفت و یا تبصره ای کرد؟ آقای نورزاد در جواب گفت که صرف همین قدر گفت که: "چه مردم کثیفی هستند".

رئیس استخبارات (عیسی نورزاد) در ادامه صحبت هایش چنین میگوید: (بعد از چند ماه که چندین "ریل تیپ" پر شده بود، متوجه شدید که آنها در صحبت های شان، از افشای مجالس شان اظهار تشویش میکنند و متوجه شده اند که بعضی از فیصله های سری شان به گوش دولت رسیده است. در یکی از مجالس شان که میر اکبر خیبر حضور نداشت، در مورد نزدیکی او با داؤد خان صحبت میکردند، و از میر اکبر خیبر به حیث مخبر احتمالی داؤد خان یاد آور شده بودند).

آقای عیسی نورزاد علاوه کرد که ممکن است همین شک بالای میر اکبر خیبر سبب قتل او توسط کی جی بی و یا دیگر مخالفین حزبی او شده باشد تا مبدا لست اعضای نظامی حزب، توسط میر اکبر خیبر به داؤد خان افشاء گردد و چانس موفقیت کودتای شانرا در آینده از بین ببرد.

این اظهارات ثبت شده آقای نورزاد (رئیس استخبارات و یکی از معتمدین داؤد خان) باز هم بیانگر آنست که حتی در بین خود پرچمی ها و خلقی ها، در مورد ارتباطات میر اکبر خیبر با داؤد خان هم در گذشته و هم در آن هنگام، دلایلی و شواهدی وجود داشته است. باید علاوه کنم که وقتی من (د. ملکیار) در مورد وجود این تیپ های ثبت شده، ضمن مصاحبه تلفونی با آقای زبیح الله زیارمل (یکی از اعضای برجسته پرچم مقیم سویس) از او سوال کردم، در جواب گفت که: (بلی ما از طریق افراد مخفی و ارتباطات خود در وزارت داخله، ازین تیپ

گذاری های دولت خبر شدیم، و رفتار خود را تغییر دادیم، بدینصورت که در مجلس، صحبت های خود را سنجیده برای اغفال و گمراه کردن حکومت بیان میکردیم و یا در مقابل میکروفون تعبیه شده، یک دانه رادیو را با صدای بلند میگذاشتیم که تنها صدای رادیو را ثبت کنند). وقتی از زیارمل در مورد ثبت های مسائل شخصی و خصوصی پرسیدم، در جواب گفت که: (بلی، آنهم داستان دراز و پر درد سری دارد که در آینده برایت حکایت خواهم کرد). این حکایات میرساند که کمونیست ها با نفوذ شان در دولت، توان آنرا داشتند تا استخبارات وزارت داخله را دنبال نخود سیاه بفرستند، و متأسفانه همان بیضه های زاغ های روسی، که هم در دوران صدارت و هم در عهد جمهوریت، تدریجاً در زیر بال های داود خان پرورانیده شده بودند، سر انجام در هفتم ثور سال ۱۳۵۷ به پرواز آمده و ولینعمت شانرا از اریکه قدرت به پائین کشاندند. و دیدیم که نه مردم ناراض، به دفاع از نظام او برخاستند و نه "ملی غورزنگی" ها بدادش رسیدند.

و با تأسف و تألم شنیدیم که بلاخره داود خان با ناامیدی محض، بعد از نیمه شب هفت ثور، نه تنها برای خود بلکه برای اعضای خانواده معصوم و بیگناه، بشمول نواسه دو ساله خویش تصمیم میگیرد تا زنده بدست کودتاچیان نیفتند. و در حالیکه سه یا چهار تن از اعضای خانواده، در طول آن شب هولناک توسط مرمی های کوتاچیان از بیرون، به قتل رسیده بودند، در صبحدم هشتم ثور وقتی کودتاچیان به دم دروازه اتاق میرسند، اعضای خانواده یکی پی دیگر، بعضاً با تفنگچه های دست داشته و بعضی های دیگر به شمول اطفال خرد سال (دوساله)، توسط میرویس پسر داود خان به ضرب گلوله های کلاشنکوف، از پا در آورده می شوند.

بعضی از شاهدان عینی که درین حوادث دلخراش داخل ارگ، زخمی شدند و یا جان به سلامت برده اند، به دوستان و اقارب نزدیک خود گفته اند که شخص داود خان نیز به ضرب مرمی توسط خودش کشته شد. البته شواهد بیشتر و مشرح تر درین مورد در دسترس موجود است که در آینده برای تکمیل دقیق تر صفحات تاریخ کشور، با ذکر منابع پیشکش خواهد شد.

ولی دریغا که وطن عزیز ما، پس ازین روز سیاه، دیگر روی آرامش را ندید، و عده از بازیگران مهم در پرده اول (کودتای سرطان)، نقش آفرینان پرده دوم این درامه خونین گردیدند و مصائب بیشماری را به بار آوردند. لذا بی انصافی نخواهد بود اگر گفته شود که در هر زجر و شکنجه و زندان و اعدام و کشتار، طی چهل و چهار سال گذشته، اقلأ یک اندازه مسؤلیت آن بدوش کودتاچیان ۲۶ سرطان که آغاز گر این آلام و مصائب بوده اند، می باشد.

با عرض حرمت و معذرت از آنانیکه نام شان درین مقال برده شده است.

داود ملکیار

پایان